

قیصر امین پور و رویکرد نوستالژیک

ناصر علی‌زاده* عباس باقی‌نژاد**
دانشگاه شهید مدنی آذربایجان

چکیده

قیصر امین پور، شاعر متعهد و تاثیرگذار پس از انقلاب، اشکال و ابعادی از دردمندی، حسرت و آرزومندی را در شعر خود به نمایش گذارده است. او آرمان‌ها و گم‌شده‌هایی چون ارزش‌های اخلاقی و انسانی، پاکی، سادگی و مهربانی را جست‌وجو می‌کند که پی‌گیری مداوم چنین گم‌شده‌هایی، شعر وی را با وجوهی از نوستالژی درآمیخته است. روستا و دوران کودکی از منظر نگاه قیصر به چشم‌اندازی آرمانی و دل‌خواه شباهت می‌یابند که می‌توان آن را تجسمی از آرزوها و جلوه‌ای از نوستالژی او تلقی نمود. این مقاله در رویکرد نوستالژیک قیصر به روستا و کودکی، تاملی نموده و در صدد برآمده تجلیات و ابعاد آن را تبیین سازد.

واژه‌های کلیدی: امین پور، روستا، شعر، کودکی، نوستالژی.

۱. مقدمه

نوستالژی (nostalgia) یا «غم غربت» (آشوری، ۱۳۸۱: ۲۴۶) روایت دل‌تنگی، احساس بیگانگی و بیزاری از واقعیات موجود و ممکن، همچنین مجالی برای ورود در ساحات خوشایند از دست‌رفته و دست‌یابی به خوشی‌های گم‌شده است. ناسازگاری با دنیای پیرامون و واقعیات آن و ناخرسندی از حضور در فضای واقعیات نامطلوب، می‌تواند بازتاب‌های مختلفی در حیات عینی و ذهنی انسان‌ها پدید آورد؛ یکی از آن‌ها

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی Dr.alizadeh@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی A.baghenejad@gmail.com

تلاشی ذهنی برای انکار واقعیات و جبران آنچه از دست رفته، است. چنین تلاشی غالباً ناخواسته و ناخودآگاه است و عواملی پنهان، در شکل‌گیری آن نقش ایفا می‌کنند. قابلیت‌های مختلفی که ذهن در اختیار دارد، در این حرکت به ابزارهای موثری برای التیام حسرت و دل‌تنگی انسان، بدل می‌شوند.

آدمی همواره قادر بوده مسیر تخیل خود را متناسب با ناکامی و نومی‌هایش امتداد دهد و با فعالیت ذهن خویش، ساحتی را بیافریند که در آن، آرزوهای وازده و نامحقق انسانی، صورت تحقق پذیرند. در واقع، تخیل انسان «چیزی می‌آفریند که برای بازسازی تمامیت روانی او... لازم است» (دلاشو (Dallasho)، ۱۳۶۴: ۵۷) ساحت و دنیای آرمانی که به انجای مختلف در حیطه‌ی ذهن انسان‌ها مجال ظهور و بروز می‌یابد، برآیند همین فعالیت ذهنی است. خاستگاه چنین دنیایی اگرچه حسرت است، آثار و نشانه‌های حسرت و بی‌تابی از آن زدوده شده و این امر، یکی از عادات و توانمندی‌های ذهن انسان بوده که در شرایطی خاص، شروع به فعالیت می‌کند و نتایج متناسب با فعالیت خود به‌بار می‌آورد.

هرگاه عرصه‌ی زندگانی چنان بر انسان تنگ شود که او نتواند از آنچه هست و دارد، لذت و رضایتی حاصل کند، ناگزیر می‌شود مسیر آرزومندی و آرمان‌جویی را طی نماید. آرمان‌های انسانی یا پیش روی، قرار می‌گیرند یا پشت سر می‌مانند. هر گاه ذهن به گذشته رجوع کند و اسباب رهایی خود را از دل‌تنگی، در گذشته، جست‌وجو نماید، حسرت گذشته یا آنچه «نوستالژی» نامیده می‌شود، در او پدید می‌آید. در این هنگام، ذهن بیش از آن که تخیل کند، به یاد می‌آورد و از این یادآوری به حظ و گونه‌ای آرامش دست می‌یابد. ناکامی‌ها و دشواری‌های حیات، فرصت و امکان چنین رجوعی را برای ذهن، فراهم می‌آورند و آن را مستعد بازگشت از اکنون به گذشته می‌سازند.

۲. هنر و ادبیات

هنر و ادبیات از دیرباز، تجلی‌گاه چنین رجوعی در انسان‌ها بوده و هست. آثار هنری «جلوه‌گاه صادق اضطراب و حسرت» (شریعتی، ۱۳۶۰: ۱۲) و به مثابه‌ی آینه‌ای «در مقابل واقعیت بوده‌اند که همه چیز را معکوس نشان» (نقیسی، ۱۳۷۰: ۱۴) داده‌اند. یکی از انگیزه‌های مهمی که برای خلق آثار هنری ذکر شده، ارائه‌ی «راه‌حلی برای تناقضات

درونی یا دریچه‌ای برای بیان آرزوهای سرکوفته» (هاورز (Hawers)، ۱۳۶۳: ۱۲۴) است، از این روی، آثار هنری توانسته‌اند اشکال مختلفی از محرومیت، حسرت و دل‌تنگی انسانی را در مقیاس فردی و جمعی منعکس سازند؛ در عین حال «جبران محرومیت‌ها و کم‌بودها و گشایش کشاکش‌های روانی» (ستاری، ۱۳۶۶: ۶۸) را نیز ممکن ساخته‌اند. به سبب همین کارکرد، هنر را «تجدید سازمان واقعیت» (تولستوی (Tolstoi)، ۱۳۶۴: ۱۱۵)، «جهانی جامع و قائم به ذات» (رید (Read)، ۱۳۵۲: ۱۴) و «پایگاهی برای گذشتن و فرارفتن به سوی مدینه غایات» (گریس (Grease)، ۱۳۶۳: ۲۱) گفته‌اند.

۳. ادب فارسی / شعر معاصر

ادب فارسی در پیشینه‌ی خود، روایت‌های بسیاری از دردمندی و دل‌تنگی دارد که از احساس غربت و بیگانگی انسان‌ها با روزگارشان حکایت می‌کنند. موانع و محدودیت‌هایی که انسان ایرانی در طول تاریخ، پیش‌روی داشته و زندگانی را بر او دشوار می‌نموده، خواسته یا ناخواسته بخشی از ادب فارسی را به روایت حسرت و توصیف بیزاری و دل‌تنگی بدل کرده است. این امر، نه تنها چیزی از اعتبار ادب گذشته‌ی فارسی نکاسته، بلکه سهمی نیز در غنای آن داشته است.

اما نمایش حسرت و دل‌تنگی، منحصر و محدود به ادب گذشته نبوده و ادبیات روزگار ما نیز بخشی از هویت و اعتبارش را مدیون آن است. گفته شده: دوران ما «بیش از هر عصر دیگری، معبر تضادهای درونی و برونی... و از خودبیگانگی» (براهنی، ۱۳۷۴: ۱۱) است. اگر شعر گذشته، دل‌تنگی‌های انسان گذشته را ترسیم می‌کرد، شعر امروز از حس غربت‌زدگی انسان امروز - شاید با احساس تعهدی‌افزون‌تر - پرده برمی‌دارد. این تعهد انسانی «یک نواندیشی تفکیک‌ناپذیر از شعر معاصر است» (مختاری، ۱۳۷۲: ۲۱) که موجب شده شاعران «پراکندگی انسان در زمان و مکان و بیگانگی از خویش» (جزنی، ۱۳۶۸: ۲۷) را به اشکال مختلف بازتاب دهد و آن را در جایگاه هویتی ناگزیر، برای شعر خود بپذیرند.

این امر موجب شده زوایای نامکشوفی از عواطف و روحیات انسان روزگار ما ترسیم شود؛ انسانی که در متن روابط و مناسبات تازه و پیچیده‌ی دنیای امروز حضور

دارد و این حضور، برای او گاهی هراس، افسردگی، بیزاری، تنهایی و احساس‌هایی از این دست به بار می‌آورد و وادارش می‌سازد تا فضاها و زمان‌هایی را جست‌وجو کند که در آن، نشانی از این حالات نباشد.

این‌گونه است که نوستالژی به صورت خصیصه‌ای درتپیده با گونه‌های مختلف شعر امروز فارسی در می‌آید و در جایگاه «حسی بشری» (رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۵) به جزیی لاینفک از آن بدل می‌شود. نوستالژی شعر امروز، ضمن داشتن شباهت‌هایی با گذشته، خصیصه‌هایی متفاوت نیز با آن دارد. شرایط زندگی در عصر حاضر و توسعه‌ی ابعاد و مناسبات آن، در شاعران امروز، خصوصاً طیف متعهد آن، به دلیل وفاداریشان به واقعیات زندگی، زمینه و انگیزه‌های مختلفی برای احساس بیگانگی و ناسازگاری پدید آورده است؛ طوری که به آسانی نتوانسته‌اند از کنار مظاهر نامطلوب روزگارشان بگذرند و به آن بی‌اعتنا باشند. اشکال مختلفی از نوستالژی که در اقسام و انواع شعر معاصر وجود دارد، متأثر از همین امر است که ظهور آن را باید عکس‌العمل روانی یا واکنشی عاطفی در برابر شرایط ناسازگار تلقی نمود. این واکنش، ضمن اینکه گونه‌ای اعتراض به شرایط موجود بوده، به نوعی مایه‌ی تسکین خاطر نیز گشته است؛ به بیانی (نارضایی اساسی از زندگی... را هم تشدید [کرده] هم تسکین) (وارگاس (Wargaas)، ۱۳۶۷: ۲۶) داده است. هر دو طیف شاعران قبل و بعد از انقلاب اسلامی به نوعی، دلتنگی و احساس غربت را جان‌مایه‌ی اشعارشان ساخته‌اند. این امر محدود به قالب ویژه و سبک معینی از شعر امروز نیست و غالب گونه‌های شعر معاصر، چنین حس و حالی را در خود، منعکس ساخته‌اند.

۴. قیصر امین‌پور

قیصر امین‌پور، یکی از شاعران مطرح پس از انقلاب است که شعر وی با اشکال و ابعاد مختلفی از نوستالژی در آمیخته است. او در ابتدای انقلاب با انتشار نخستین آثارش، قابلیت‌هایی را از خود بروز داد که نوید ظهور شعری با مشخصه‌های جدید در زبان فارسی بود. قیصر با آثار نخست خود، توانست در ابتدای مسیری رو به کمال، گام نهاد و به تدریج به ذهنیت و زبان شاعرانه‌ای خاص دست یابد تا جایی که وی را یکی از

شاعران «سکان‌دار شعر انقلاب» (شکارسری، ۱۳۸۱: ۵۱) و از «سرآمدان اقران خویش» (امیری، ۱۳۸۱: ۳۲) لقب دهند.

قیصر راه شاعری خویش را با تاثیرپذیری از فضای جنگ آغاز کرد و توانست جنگ و تبعات آن را به دست‌مایه‌های گونه‌ای از شعر بدل سازد که تا پیش از او چندان مورد اقبال نبود. وی در کنار «سلمان هراتی» و «سیدحسین حسینی» آغازگر و ترویج دهنده‌ی حرکت و جریانی متفاوت و تاثیرگذار در شعر معاصر بود. مهم‌ترین شاخصه‌ی این جریان شعری، نمودِ باورهای دینی و تعهد ملی بود که در چارچوب آن، سلحشوری، از جان‌گذشتگی و خلوص رزمندگان و شهیدان جنگ به صورت موضوع و مضمون شعری درآمدند. آثار بعدی قیصر، پختگی، عمق و اصالت کار وی را بیش از پیش نشان دادند و او را به جایگاه شاعری دارای بینش و زبان انحصاری رساندند.

امین‌پور در آثار نخست خود، متأثر از موقعیت سیاسی و شرایط جنگی حاکم بر کشور و نیز به دلیل این‌که در ابتدای راه شاعری قرار داشت، «در گیر یک سلسله تعهدهای سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک [بود] و موضع فکری صریح، آشکار و بی‌ملاحظه‌ای» (کاظمی، ۱۳۸۱: ۹) داشت. شعر او بعد از این زمان، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شد و فراز و فرودهایی را طی نمود. قیصر، تدریجاً توانست به اعتدالی قابل قبول در شعر دست یابد که می‌توان آن را مختصه‌ی مهم کار وی به شمار آورد. او در جنبه‌های مختلف شعر، اعم از معنی‌آفرینی، خیال‌پردازی و تصویرسازی، همچنین فرم و زبان شعر تلاش نمود «تعادل و توازنی» (قبادی، ۱۳۸۷: ۱۱) را رعایت نماید و شعری «سیال، یک‌دست و دارای وحدت و سلامت زبان» (سنگری، ۱۳۸۱: ۲۵) ارائه کند که در آن‌ها مایه‌های اعتقادی و ارزشی، سیاسی، اجتماعی، تغزل و عرفان بتوانند در ترکیبی متوازن و تلفیقی متناسب، خود را نشان دهند. این ویژگی، قیصر را از دیگران متمایز ساخت و او را شاعری صاحب سبک معرفی کرد.

۵. قانون مهربانی

در کل، می‌توان گفت قیصر، شاعری متعهد، ارزش‌گرا و آرمان‌جوست که همواره گم‌شده‌هایی چون عشق، انسانیت، سادگی و پاکی را جست‌وجو می‌کند. «ایمان‌ورزی،

حقیقت‌باوری و روابط صمیمی و پیوندپذیری سالم با دیگران» (حسن‌لی، ۱۳۸۱: ۳۵) از اصلی‌ترین مشخصه‌های کار اوست. وی شعری دردمند و آرزومندانه دارد و دل‌تنگی، دریغ و حسرت‌هایی به ظاهر متنوع و متفاوت را بازتاب می‌دهد که خاستگاه و بنیانی واحد دارند. منشا دل‌تنگی‌های او پایبندی وی به ارزش‌هایی است که در چارچوب باورهای اعتقادی خود، بدان دست یافته است.

جست‌وجوی گم‌شده‌ها ذاتِ شعر قیصر را با وجوهی از نوستالژی در آمیخته که در هر یک از آن‌ها رد و نشان ذهنیت و باورهای وی را می‌توان به چشم دید. دامنه‌ی نوستالژی او گمشده‌ها و آرزوهای مختلفی را دربرمی‌گیرد که هم در اشعاری که برای نوجوانان سروده - اگرچه برخی بر آن خرده گرفته‌اند (ر.ک. رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۴) - وهم در آثار دیگر او ظهور یافته‌اند. هریک از این گم‌شده‌ها حکم اجزایی را دارند که با هم و در کنار هم می‌توانند یک کل را شکل دهند؛ درست همانند تکه‌های ناقصِ پازلی که کنار هم می‌نشینند و تصویری کامل را می‌سازند؛ تصویر کاملی که از ترکیب حسرت و آرزوهای جداگانه‌ی قیصر به دست می‌آید؛ ساحتی است که در آن، اعتراض به وضعیت موجود و ترسیم دنیایی آرمانی و مطلوب، توأمآ ظهور می‌یابند. کشف ابعاد چنین دنیایی در حقیقت، یافتن منطقی برای درک دغدغه‌های ذهن و چند و چون شخصیت، باور و نگرش قیصر تواند بود. صفاتی چون صمیمیت، اعتماد، مهربانی، خیرخواهی و... ارزش‌هایی هستند که قیصر گاهی آن‌ها را از دست رفته می‌داند و دنیای مطلوبش را زمانی محقق می‌بیند که چنین ارزش‌هایی دگرباره احیا گردند:

آن روز ناگزیر که می‌آید

روزی که عابران خمیده / یک لحظه وقت داشته باشند

تا سربلند باشند / و آفتاب را / در آسمان ببینند...

آن روز / پرواز دست‌های صمیمی

در جست‌وجوی دوست آغاز می‌شود

روزی که روز تازه‌ی پرواز

روزی که نامه‌ها همه باز است

روزی که جای نامه و مهر و تمبر

بال کبوتری را / امضا کنیم...

روز وفور لبخند / لبخند بی دریغ
 لبخند بی مضایقه‌ی چشم‌ها
 آن روز/ بی چشم‌داشت بودن لبخند
 قانون مهربانی است...
 روزی که سبز، زرد نباشد
 گل‌ها اجازه داشته باشند/ هر جا که دوست داشته باشند/ بشکفند...
 ای روزهای خوب که در راهید!
 ای جاده‌های گم‌شده در مه! / ای روزهای سخت ادامه!
 از پشت لحظه‌ها بدر آید!... (امین پور، ۱۳۸۸: ۹-۱۴)

۶. از دور، بوی روستا

طبیعت و روستا در شعر امروز، همواره نمادِ صفا و صداقت و مکانی که در آن، هنوز می‌توان اصالت‌های گم‌شده‌ی انسانی را سراغ گرفت، به کار رفته است. چنین نمادی نقطه‌ی مقابل شهر که مظه‌ری از زندگی پیچیده و پرجنجال است، مورد توجه شاعران امروز بوده و هست. اساساً رجوع به طبیعت و روستاگرایی به تعبیر یونگ «یکی از علائم مشخصه‌ی انسان متمدن» (یونگ (Jung)، ۱۳۸۳: ۱۸) است که زمینه‌ی آن، تعارض و تضادی درونی است که به دلیل اجبار و محدودیت‌های زندگی جدید، در انسان‌ها شکل می‌گیرد. قیصر نیز رویکردی این‌گونه به طبیعت و روستا و مظاهر آن داشته و هر جا توانسته از آن سخن گفته است. تفکر و عواطف شعری او همواره به گونه‌ای از ذهنیت روستایی وابسته بوده و این امر تا حد زیادی در کیفیت شکل‌گیری عناصر شعرش، نقش‌آفرینی کرده است:

خدا روستا را

بشر شهر را...

ولی شاعران آرمانشهر را آفریدند

که در خواب هم خواب آن را ندیدند (امین پور، ۱۳۸۵: ۶۲)

سخن گفتن قیصر درباره‌ی روستا، همواره توأم با حرمتی خاص است. او روستا را مظهر ارزش‌هایی می‌شناسد که زندگی شهری آن‌ها را از دست داده است. روستایی که

او در ذهن دارد، گاهی در حد تصور یک مدینه‌ی فاضله است که اصالت و پاکیزگی، ویژگی جدایی‌ناپذیر آن است؛ مردمانش با عادات و آدابی طبیعی زندگی می‌کنند و هنوز با تصنع و تکلفی که دستاورد زندگی مدرن شهری است، خو نگرفته‌اند. صداقت، سادگی و صمیمیت، هنوز از آن‌جا رخت برنسته و مردمش زندگانی بی‌پیرایه و سالمی دارند. تصور این‌که چنین ارزش‌هایی هنوز در روستا وجود دارند، روستا و زندگی روستایی را در نظر قیصر به دنیایی آرمانی تبدیل نموده است. خاستگاه این تلقی از روستا خاطرات و تجربه‌هایی است که وی در دوره‌ی نخست زندگانی خویش به دست آورده است؛ همچنین، وجود چنین صفاتی در خود قیصر است که اقوال بسیاری از دوستان و کسانی که از نزدیک او را می‌شناخته‌اند، بر آن صحنه می‌گذارد. دیگران او را همواره انسانی «با صداقت، صمیمی و مهربان» (شاهرخی، ۱۳۸۳: ۳۳) همچنین پای‌بند به ارزش‌های اخلاقی و اعتقادی معرفی نموده و از او با لقب «دایره‌المعارف نجابت و خوبی» (قزوه، ۱۳۸۳: ۱۳) یاد کرده‌اند که البته بازتاب‌های چنین صفاتی را به اشکال گوناگون در وجوه مختلف شعر قیصر نیز می‌توان یافت.

او گاهی آگاهانه و غالباً ناخودآگاه، متوجه روستا و زندگی روستایی می‌گردد؛ هروقت از عادات و آداب شهری دل‌گیر می‌شود، از خاطراتش استمداد می‌جوید و روی به مظاهری می‌آورد که برای او نماد و نشانی از روستا تواند بود؛ مظاهری که در دنیای پیرامون قیصر دیده نمی‌شوند و او از فقدانشان رنج می‌برد. مردمی که روستایی هستند و هنوز در مناسبات پیچیده و ناسالم شهری استحاله نشده‌اند؛ همچنین، نشانه و پدیده‌هایی که در روستا به جا مانده و قیصر، نشانی از آن‌ها در زندگی شهری نمی‌یابد، همگی، مظهر ارزش و اصالت‌هایی واقع می‌شوند که قیصر ناگزیر می‌شود در دنیای آرمانی خویش آن‌ها را جست‌وجو کند، بنابراین، حسرت حضور در روستا و در دسترس دیدن آن‌چه به روستا تعلق دارد، زمینه‌ی دل‌تنگی قیصر و بعدی از نوستالژی شعر او واقع می‌شود:

طرح کم‌رنگی است در یادم هنوز

من به یاد دشت آبادم هنوز

خوب یادم هست من از دیرباز

باز جان می‌گیرد آن تصویر، باز

گرگ و میش صبح، پیش از هر طلوع
 قامت مرد دروگر در رکوع
 خوشه‌ها را با نگاهش می‌شمرد
 داس را در دست گرمش می‌فشرد
 قطره قطره خستگی را می‌چشید
 دست بر پیشانی دل می‌کشید
 بافه‌ها را چون که در برمی‌گرفت
 خستگی‌ها از تنش پرمی‌گرفت
 گاه دستی روی شبنم می‌گذاشت
 روی زخم پینه مرهم می‌گذاشت
 دشت دامانی پر از بابونه داشت
 پینه‌ی هر دست بوی پینه داشت....
 بار

می‌بندیم سوی روستا

می‌رسد از دور بوی روستا» (امین پور، ۱۳۷۴: ۴۸)

۶. ۱. زندگی‌های اداری

قیصر، علی‌رغم این که مدت زیادی از عمر خود را در شهر گذرانید، مظاهر شهری، نتوانست او را دل بسته‌ی خود گرداند. این امر، تجلیات مختلفی از شهرستیزی و تقابل با مظاهر شهری را در شعر وی دامن زده است. در اشعار او گاهی بی‌تابی و انزجاری بیش از حد از شهر و مناسبات آن جاری می‌شود. این اشعار به خوبی، تیزبینی و حساسیت‌های انسانی و اجتماعی وی را نشان می‌دهند. پیداست قیصر با کسب آگاهی‌های جامعه‌شناختی لازم، از آسیب‌های اجتماعی و عادات زیان‌بار و نامرئی زندگی شهری، درکی مناسب به دست آورده. همین امر در ترسیم ابعاد و زوایایی از بی‌خویشی، سردرگمی، کسالت و اضطرابی که شهرنشینان امروزی کمابیش دچار آن هستند، وی را یاری داده است. او تاملی توأم با تعمق فلسفی در امور می‌کند تا جایی که

قادر می‌شود «نما و شمایی... از نگاه ما به خود، دیگران و روابط ما با جهان هستی» (صالحی، ۱۳۸۱: ۴۱) به دست دهد. این مساله، ضمن ایجاد هم‌دلی در مخاطبان، سبب پیدایش نوعی شناخت و معرفت در خوانندگان شعر وی می‌شود. گفته شده: او به هنگام «آفرینش شعر، در زاویه‌ای قرار می‌گیرد که واقعیتی محض را- هرچند در برابر دیگران اتفاق می‌افتد و آن را حس نمی‌کنند- با حساسیت ادراک خود، جذب و منتقل» (به‌داروند، ۱۳۸۸: ۷۷) می‌کند؛ طوری که ضمن ایجاد امکان لذت هنری، درک و آگاهی مخاطب را از موقعیتی که در آن قرار دارد، میسر می‌سازد:

خسته‌ام از این کویر، این کویر کور و پیر
این هبوط بی‌دلیل، این سقوط ناگزیر
آسمان بی‌هدف، بادهای بی‌طرف
ابراهای سربه‌راه، بیدهای سر به‌زیر
... ای مسافر غریب، در دیار خویشتن
با تو آشنا شدم، با تو در همین مسیر!
ای کویر سوت و کور، تا مرا صدا زدی
دیدمت ولی چه دور، دیدمت ولی چه دیر!
این تویی در آن طرف، پشت میله‌ها رها
این منم در این طرف، پشت میله‌ها اسیر
دست خسته‌ی مرا، مثل کودکی بگیر

با خودت مرا ببر، خسته‌ام از این کویر! (امین پور، ۱۳۷۷: ۸۳)

قیصر در حد قابل قبولی توانسته دریافت‌های فکری و انسانی خود را- بی‌آن‌که راه به شعار ببرند- به سرمایه‌ی هنری و توشه‌ی شعری تبدیل کند. پای‌بندی به اعتدال و «توازن و تقارن» (سنجری، ۱۳۸۱: ۱۷) در جنبه‌های مختلف کلام و نیز دوری از «افراط و تفریط» (حسینی، ۱۳۸۱: ۲۱) در غالب موارد، عاملی بوده که در کنار دیگر عوامل، قیصر را از سقوط به دامن‌شعارزدگی مصون داشته‌اند. (ر.ک. امینی، ۱۳۸۱: ۸۴)؛ حسرت طبیعی و حس دردمندی واقعی که در پس مضامین و مفاهیم اجتماعی اشعار قیصر حضور دارد. همچنین، جوهره‌ی هنری و شاعرانه‌ای که همواره ملازم معانی و مفاهیم

شعری او بوده، روی هم توانسته‌اند تصنع را از کلام قیصر دور دارند و مانع از تبدیل شدن آن به ادعا و شعار گردند.

قیصر در کلامی موجز و با ظرافتی خاص، جزییاتی از فضای شهر و ابعادی از زندگی شهرنشینان را توصیف می‌کند که در آن‌ها می‌توان نشانه‌های ملالتِ خاطر وی را از مشغله‌های بیهوده‌ی ذهن و زندگی انسان‌های شهری به چشم دید. او توانسته با بیانی هنرمندانه، تصنع و تکراری بودن زندگی شهرنشینان و کسالت و سردرگمی آن‌ها را توصیف کند. تصاویر، تعبیرات و ترکیب‌هایی که ساختار چنین توصیف‌هایی را شکل می‌دهند، گواهِ روشنی بر توانمندی و ذوق شاعرانه‌ی قیصر و نیز تسلط کم‌بَدیل وی بر زبان هستند. افزون بر این‌ها، حساسیت شاعرانه و درک جامعه‌شناسانه و ظریف قیصر را از مسایل شهری یادآور می‌شوند. «آرزوهای شعاری»، «پروازهای مجازی»، «بال‌های استعاری»، «لحظه‌های کاغذی»، «خاطرات بایگانی»، «زندگی‌های اداری»، «آسمان‌های اجاری» و ترکیب‌هایی از این نوع در شعر قیصر، اندک نیستند. این ترکیب‌ها در عین حال که نشانه‌های ارزش‌مندی از ایجاز و وسواسِ سالمِ زبانی هستند، از تعارضی حکایت دارند که نتیجه‌ی ناهماهنگی طبع حساس و روستاییِ شاعر با محیط پیرامون او هستند:

خسته‌ام از آرزوها، آرزوهای شعاری
 شوق پرواز مجازی، بال‌های استعاری
 لحظه‌های کاغذی را، روز و شب تکرار کردن
 خاطرات بایگانی، زندگی‌های اداری
 آفتاب زرد و غمگین، پله‌های رو به پایین
 سقف‌های سرد و سنگین، آسمان‌های اجاری
 با نگاهی سرشکسته، چشم‌هایی پینه‌بسته
 خسته از درهای بسته، خسته از چشم‌انتظاری
 صندلی‌های خمیده، میزهای صف‌کشیده
 خنده‌های لب‌پریده، گریه‌های اختیاری
 عصر جدول‌های خالی، پارک‌های این حوالی
 پرسه‌های بی‌خیالی، نیمکت‌های خماری

رونوشت روزها را، روی هم سنجاق کردم
شنبه‌های بی‌پناهی، جمعه‌های بی‌قراری
عاقبت پرونده‌ام را، با غبار آرزوها
خاک خواهد بست روزی، باد خواهد برد باری
روی میز خانه‌ی من، صفحه‌ی باز حوادث
در ستون تسلیت‌ها، نامی از ما یادگاری (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۹۵)

۶.۲. قسط‌های تا همیشه ناتمام

قیصر از این‌که خود و دیگران را در روابط و مناسبات کذایی شهر گرفتار می‌بیند، اظهار ناخشنودی می‌کند. این ناخشنودی به اشکال گوناگون در شعر او تجلی می‌یابد. مظاهر مختلف زندگی شهری از جمله واژگان و اصطلاحاتی که به نوعی در نظام اجتماعی و اداری شهر به کار می‌روند، در کلام قیصر به امکاناتی زبانی برای تخطئه‌ی شهر و ضوابط و آداب حاکم بر آن تبدیل می‌شوند. او این نشانه‌ها را اجزای جدایی‌ناپذیر زندگی شهری و دغدغه‌ی اذهان شهرنشینان تلقی می‌کند. اجزایی که ظاهراً برای رفاه و امنیت خاطر شهرنشینان به وجود آمده‌اند، اما عملاً کارکردی جز ایجاد تشویش خاطر و دور کردن اذهان از امور واقعی ندارند و نمی‌توانند آرامشی را که انسان‌ها از پیش داشتند، به آن‌ها ببخشد. قیصر برای تبیین دل‌گیری خویش از این احوال، اشیا و پدیده‌هایی را که دستاورد زندگی انسان در دنیای امروز و نیز اسبابی ضروری در روابط انسانی به شمار می‌آیند، اجزایی بیهوده و مناسبات وابسته به آن‌ها را مناسباتی کذایی معرفی می‌کند. او طوری از آن‌ها سخن می‌گوید که گویی به جای آن‌که آن‌ها در خدمت انسان باشند و باری از دوش او بردارند، خود انسان به خدمت و اسارت آن‌ها درآمده است:

پس کجاست؟

چندبار

خرت و پرت‌های کیف بادکرده را / زیرورو کنم:

پوشه‌ی مدارک اداری و گزارش اضافه کار و کسر کار

کارت‌های اعتبار

کارت‌های عروسی و عزا

قبض‌های آب و برق و غیره و کذا

برگه‌ی حقوق و بیمه و جریمه و مساعده

رونوشت بخشنامه‌های طبق قاعده

نامه‌های رسمی و تعارفی

نامه‌های مستقیم و محرمانه‌ی معرفی

برگه‌ی رسید قسط‌های وام

قسط‌های تا همیشه ناتمام...

پس کجاست؟

چند بار/ جیب‌های پاره پوره را / پشت و رو کنم

چند تا بلیت تا شده

چند اسکناس کهنه و میچاله / چند سکه سیاه

صورت خرید خوارو بار

صورت خرید جنس‌های خانگی

پس کجاست؟ / یادداشت‌های درد جاودانگی؟ (امین پور، ۱۳۸۵: ۵۱)

۶. ۳. از این هوای سربی

قیصر به واسطه‌ی بهره‌ی خلاقیتی که از زبان محاوره و واژگان و ترکیبات عامیانه برده، به بیانی صمیمی، «ساده و حسی» (علی پور، ۱۳۸۱: ۳۴) و در عین حال «لبریز از عاطفه» (بهداروند، ۱۳۸۱: ۳۵) دست یافته است. آشنایی مناسب وی با ادبیات گذشته‌ی فارسی به صورت سرمایه و پشتوانه‌ای ارزشمند برای او بوده که زمینه‌ی بهره‌مندی خلاق وی را از زبان امروز، خصوصاً زبان محاوره با خصلتی شاعرانه فراهم آورده است. زبان ساده و صمیمی قیصر که از آن به کلام «سهل و ممتنع» (ترکی، ۱۳۸۱: ۳۷) تعبیر شده، ظرفیت‌های تازه‌ای را در کلمات عامیانه کشف کرده که موقعیت آن‌ها را از حد کلماتی عادی و روزمره تا کلماتی شاعرانه ارتقا می‌دهد. چنین کلماتی به دلیل مصرف روزمره داشتن و آشنایی ذهن مخاطبان با آن‌ها، حالتی عینی و واقع‌نما به مضامین شعر قیصر بخشیده‌اند؛ از سوی دیگر، به دلیل کاربرد شاعرانه و پذیرفتن باری

از عاطفه و اندیشه‌ی قیصر، قابلیت تاویل و قدرت تداعی پیدا می‌کنند. او به هنگام بیان حسرت‌های خود، بی‌آن‌که «فریفته‌ی بازی‌های زبانی شود» (باقری، ۱۳۸۱: ۷۷) کلمات عامیانه را واجد نقشی محوری می‌سازد و با آن‌ها دل‌تنگی و احساس بیزاری خود او را از روزمرگی شهری منعکس می‌کند. «خیابان»، «صف»، «دود»، «سرب»، «کاغذ»، «صندلی»، «روزنامه»، «میز» و الفاظی از این دست، در ساختار شعر قیصر، بی‌آن‌که چیزی از معنای شناخته‌شده‌ی خود را از دست دهند، به صورتی توسعه یافته و با مفاهیمی نمادین ظهور می‌یابند. این واژگان که به نمادهایی از فضای شهر و گرفتاری‌های موجود در آن تبدیل می‌شوند، هر یک به نوعی، تعلق خاطر قیصر را به زندگی در ساحتی عاری از روزمرگی و پیچیدگی و سردرگمی بیان می‌دارند. طوری که می‌توان تشخیص آن‌ها را در کلام قیصر، نمودی از طبیعت باوری و روستاگرایی وی ارزیابی نمود:

باران / بهاران را

جدی نمی‌گیرد

چشمان من / خیل غباران را

هرچند / از جاده‌های شسته رفته

از این خیابان‌های قیراندود / دیگر غباری برنخواهد خاست

هرچند / با آفتاب رنگ و رو رفته

از روی این دریای سرب و دود

هرگز بخاری برنخواهد خاست... (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۳۵)

صف / انتظار

صف / امضا

شماره / امضا

فردا دوباره / صف / انتظار

امضا / شماره /

ای کاش باد...

ای کاش باد این همه کاغذ را / می‌برد!

ای کاش باد... / یا / یک ذره اعتماد... (همان، ۷۷)

باید برای آینه فکری کرد
گفتم که جای آینه این جا نیست
دیوار را باید دوباره سیم کشی کرد
باید فضای طاقچه‌ی پشت پرده را / پرکرد
باید دم تمامی درها را دید
باید هوای پنجره را داشت
زیرا بدون رابطه / با این هوا
یک لحظه هم نمی شود این جا / نفس کشید! (امین پور، ۱۳۷۷: ۶۰)

دوست داری
راه رفتن زیر باران را
در خیابان‌های بی پایان تنهایی
دست خالی بازگشتن / از صف طولانی نان را
در اتاقی خلوت و کوچک
رفتن و برگشتن و گشتن (امین پور، ۱۳۸۵: ۱۱)

لحظه‌ای که خسته‌ام
لحظه‌ای که روی دسته‌های نرم صندلی نانی و مطالعات فرهنگی
پا به پایه‌های سخت میز
تکیه می‌دهم / مثل میهمان سرزده
پابه‌راه و بی‌قرار رفتنم
فکر می‌کنم / میزبان من / اجتماع کور موریانه‌هاست
موریانه‌های ریز / موریانه‌های بی‌تمیز
میزهای کوچک و بزرگ را / چشم بسته انتخاب می‌کنند
آه! / موریانه‌های میزبان
ذهن میزهای ما / جای تخم‌ریزی شماست! (امین پور، ۱۳۷۷: ۶۹)

ما / در عصر احتمال به‌سرمی‌بریم

در عصر شک و شاید

در عصر پیش‌بینی وضع هوا

از هر طرف که باد بیاید

در عصر قاطعیت تردید

در عصر جدید

عصری که هیچ اصلی

جز اصل احتمال، یقینی نیست. (همان، ۵۱)

حس می‌کنم که انگار

نامم کمی کج است

و نام خانوادگیم، نیز

از این هوای سربی خسته است... (همان، ۲۷)

اگر ذهن آینه خالی نبود

اگر عادت بی‌خیالی نبود

اگر گوش سنگین این کوچه‌ها

فقط یک نفس می‌توانست

طنین عبوری نسیمانه را

به خاطر سپارد... (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۳۹)

۶.۴. آبروی ده ما

قیصر همواره دل‌تنگ روستا بوده و خود را وام‌دار روستا و آن‌چه از روستا با خود آورده، می‌داند. گذشت روزگاران و تجربه‌های مختلفی که از سرگذرانده، به اذعان او نتوانسته‌اند از دل بستگی بی‌وقفه‌ی وی به روستا یعنی موطن اولیه‌ی قیصر، چیزی بکاهند. یادآوری روستا و تجربه‌ها و نشانه‌های روستایی، همواره توانسته‌اند مجالی برای ظهور عواطف پنهان و احساس‌های خفته‌ی قیصر فراهم کنند:

از من گذشت

اما دلم هنوز / با لهجه‌ی محلی خود حرف می‌زند

با لهجه‌ی محلی مردم

با لهجه‌ی فصیح گل و گندم

گندم خورشید روستاست

وقتی که با موج می‌اندازد / در گیسوی طلائی گندمزار

خورشیدهای شعر من آن‌جاست! (امین پور، ۱۳۷۷: ۱۱۳)

اما روستا و تنفس در فضای آن، با همه‌ی مطلوبیتی که برای قیصر دارد، دغدغه و دریغی را نیز در ذهن وی ساکن ساخته است. در باور قیصر، روستایی، ستودنی است که از آثار و عوارض زندگی شهری، مصون ماند و خاصیت روستایی خود را حفظ کند. او از این‌که می‌بیند به تدریج، ساحت بکر روستا با تأثیرپذیری از مناسبات شهری دگرگون شده و بی‌پیرایگی و سلامت زندگانی در آن، کم‌رنگ گشته، دچار آزدگی می‌شود و کلامش حالتی مایوسانه به خود می‌پذیرد. قیصر، شهرزدگی محیط روستا را نمی‌خواهد باور کند و حضور مظاهر شهری را در آن بر نمی‌تابد. او به هنگام سخن گفتن از این امر، لحنی دردمندانه به خود می‌گیرد. زیرا چنین روستایی دیگر نمی‌تواند تجسم آرزو و گم‌شده‌هایی باشد که وی در روستا آن‌ها را جست‌وجو می‌کند و با آن، دل‌تنگی‌هایش را تسکین می‌دهد. پیداست درک و تلقی قیصر از روستا بیش از آن‌که بر واقعیت آن منطبق باشد، مبتنی بر پندار و تصور خود قیصر از آن است. تغییرات مختلفی که به سبب گذشت زمان و تحولات مختلف اجتماعی و انسانی در جامعه‌ی روستایی صورت پذیرفته، برای قیصر، قابل باور نیست و وی به درک و پنداشت کودکانه‌ی خود از آن بسنده می‌کند. او انگاره‌ای را از روستا و دنیای روستایی در ذهن نگاه می‌دارد و می‌پذیرد که میراث دوران کودکی است. قیصر بیگانگی خود را با چهره‌ی تغییر یافته یا شهر شده‌ی روستا، با شگردهای خاص تصویر کرده است. او صفات و حالاتی را که بیش‌تر، متعلق به مناسبات شهری است، به حریم روستا می‌برد و آن‌ها را چون نشانه‌هایی تحمیل شده بر روستا ترسیم می‌کند. قیصر در تلفیق این صفات با چهره‌ی روستا، روایتی از تناقض و گونه‌ای آشنایی‌زدایی به وجود می‌آورد که

با آن قادر می‌شود ناباوری خود را از آشتی‌پذیری این دو، یعنی شهر و روستا به نحو موثرتری ابراز دارد:

آسمان تعطیل است

بادها بی‌کارند

ابرها خشک و خسیس

هق هق گریه‌ی خود را خوردند

من دلم می‌خواهد

دستمالی خیس / روی پیشانی تبار بیابان بکشم

دستمالم را افسوس / نان ماشینی / در تصرف دارد...

آبروی ده ما را بردند (امین‌پور، ۱۳۷۴: ۹)

۷. عکس‌های کودکی

این مدعا که «شعر، کودکی است که در هزار توی اعصاب، روان و تخیل ما خوابیده» (آتشی، ۱۳۸۰: ۱۴) و ادعاهایی همچون شعرگفتن، نوعی «بازگشت به کودکی» (براهنی، ۱۳۷۱: ۵۳) یا این‌که کودکی «زادگاه شعر و شاعری» (ستاری، ۱۳۶۶: ۲۸) است، به گونه‌ای در شعر و در نظریات ادبی قیصر، نمود داشته است. قیصر، کودکی را «نوعی رویکرد یا رهیافت به شعر» (امین‌پور، ۱۳۸۷: ۱۱) معرفی کرده و نشان داده حال و هوای کودکی، دل‌بستگی دیگر وی و یکی از گم‌شده‌های اوست. این امر، از تعلق خاطر قیصر به روستا، ذاتی جدا ندارد. زیرا آنچه در روستا جست‌وجو می‌کند، کمابیش، همان نیافتنه‌هایی است که در کودکی به دنبال آن‌هاست.

بنابراین، تجلیات مختلفی را از حسرت‌های کودکانه یا حالات نوستالژیک، نسبت به خاطرات و احوال کودکی در زوایای شعر قیصر به طور آشکار و پنهان می‌توان سراغ گرفت. قیصر، همواره به خلق «مضامین مدرسه‌ای» (رجب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۶۱) علاقه‌مند بوده و رجعتی پیوسته به خاطرات کودکی داشته است. او دل‌تنگی غریبی نسبت به کودکی نشان می‌دهد و با سخن گفتن از کودکی، گویی به بخشی از گم‌شده‌ها و نیافتنه‌هایش دست می‌یابد. زیبایی، معصومیت و پاکی، صفات نیافتنه‌ای هستند که قیصر را دست به دامن دنیای کودکی می‌سازند و او را به متن احوالی می‌برند که در کودکی

خویش تجربه کرده است. از این روی، دوران کودکی از منظر نگاه قیصر به چشم‌اندازی آرمانی و دل‌خواه شباهت می‌یابد که در آن، خاطرات، عواطف و هیجان‌های کودکانه، جای خالی ارزش‌ها و زیبایی‌هایی را پر می‌کنند که قیصر گاهی زندگانش را عاری از آن‌ها می‌بیند.

قیصر توانسته از میراث‌های کودکی بهره‌ی خلاق ببرد و با آن‌ها بخشی از محتوای شعر خود را شکل دهد. هرگاه هنجارهای دنیای بزرگ‌سالی او را دل‌تنگ ساخته و آداب و مناسبات آن را با روحیات خود سازگار نیافته، رجوعی به کودکی نموده و به خلق دگرباره‌ی فضا و حالات کودکانه پرداخته است. او با یادآوری کودکی و سخن گفتن از آن، امکانی برای فراموش کردن واقعیات تلخ و گریز از نومیده‌های خود فراهم آورده است. در این یادآوری‌ها، نگاه جزئی‌نگر قیصر، جزئیاتی از تجربه‌های کودکی را با بیانی حسرت‌بار احیا می‌کند و فضایی می‌آفریند که در آن، فاصله‌ی کودکی تا بزرگ‌سالی کوتاه شده و به این وسیله، حس کودک شدن را در خود، بیدار می‌سازد. ذکر نشانه‌های کودکی و تاکید و تأمل او بر تفریحات کودکانه‌ای که تجربه‌ی آن‌ها دیگر برای وی میسر نیست، به نظر می‌رسد برای قیصر، افزون بر خوشایند بودن، دستاورد دیگری هم دارد و آن، کشف ابعاد آزاردهنده‌ی واقعیتی به نام بزرگ‌سالی است که از آزادی و آسانی دنیای کودکی در آن خبری نیست. آنچه از متن این خاطرات مجزا دریافت می‌شود، اظهار یک ناخرسندی و شکوه‌ای کلی از شرایطی تحمل‌ناپذیر است که قیصر به دلیل بزرگ شدن و دورماندن از کودکی، ناگزیر به تحمل آن است:

در طنین بی‌سرانجام تداعی‌ها...

یا فرود؟ قطره / قطره

قطره‌های آب / روی خاک

سنگ‌فرش کوچه‌ای باریک را از نو شمردن

در میان کوچه‌ای خلوت

رو به روی یک درِ آبی / پابه‌پا کردن

نامه‌ای با پاکت آبی / - پاکت پست هوایی -

بر دم یک بادبادک بستن و آن را هوا کردن

یادگاری روی دیوار و درخت و سنگ

روی آجرهای خانه

خط نوشتن با نوک ناخن / روی سیب و هندوانه

قفل صندوق قدیم عکس‌های کودکی را باز کردن

ناگهان با کشف یک لحظه

از پس گرد و غبار سال‌های

دور باز هم کودکی آغاز کردن (امین‌پور، ۱۳۸۵: ۱۱)

۱.۷. روزهای دبستان

کشف دوباره‌ی کودکی و به یاد آوردن نشانه‌های آن، ضمن اینکه مایه‌ی تسلا‌ی خاطر قیصر واقع می‌شود، گاهی حکم زبان اعتراضی را می‌یابد که او با آن، نسبت به روزگار و آن‌چه زمانه بر او تحمیل کرده، معترض می‌شود. او به هنگام کودکی از سختی‌هایی که در زمان بزرگسالی به سراغش آمده، بی‌خبر بوده، بنابراین، بزرگ شدن خود را گاهی چون حادثه‌ای ناگوار و بی‌هنگام ترسیم می‌کند که دوران خوش بی‌خبری و آسودگی را از او گرفته است. در واقع، جداشدن خود را از دنیای کودکی، نوعی غبن می‌داند و با حالتی ناباورانه، بدان می‌نگرد؛ گاهی حتی درصدد انکار آن برمی‌آید؛ گویی نباید اتفاق می‌افتاد و او حق داشت همچنان کودک بماند. زمینه‌ی چنین غبنی را می‌توان حساسیت شاعرانه‌ای دانست که در قیصر و هر شاعر دیگری چون او وجود دارد؛ همچنین تمایلی فطری به کودکی است که غالباً در شاعران، اشکال آن را می‌توان سراغ گرفت. این گفته که «هر شاعری، کودکی بزرگ است.» (نواک، ۱۳۷۴: ۵۱) مویب وجود چنین تمایلی در شاعران است و رویکرد حسرت بار قیصر به کودکی و رویای دوباره کودک شدن وی با آن بی‌ارتباط نیست. این امر را می‌توان گونه‌ای اعتراض به شرایط و موقعیت‌ها تلقی کرد. قیصر با اظهار تردید در موقعیت بزرگسالی خود، دردمندانه بازگشت به کودکی را آرزو می‌کند. آرزویی که می‌داند تحقق آن، ممکن نیست؛ اما رویایش را برای همیشه با خود نگاه می‌دارد و از آن به عنوان شگردی شاعرانه بهره می‌گیرد تا آرزوی خویش را از روزگار و از رخ داده‌های نامطلوب آن، ترسیم کند:

امضای تازه‌ی من

دیگر / امضای روزهای دبستان نیست

ای کاش / آن نام را دوباره / پیدا کنم!
 ای کاش آن کوچه را دوباره ببینم
 آنجا که ناگهان / یک روز نام کوچکم از دستم / افتاد
 و لابلای خاطره‌ها گم شد
 آنجا که / یک کودک غریبه
 با چشم‌های کودکی من نشسته است
 از دور / لبخند او چه قدر شبیه من است!
 آه، ای شباهت دور!
 ای چشم‌های مغرور!
 این روزها جرأت دیوانگی کم است
 بگذار باز هم به تو برگردم!
 بگذار دست کم / گاهی تو را به خواب ببینم!
 بگذار در خیال تو باشم
 بگذار... / بگذریم
 این روزها خیلی برای گریه دلم تنگ است! (امین پور، ۱۳۷۷: ۲۹)

۷. ۲. قُلُکِ کودکی

خورخه لویس بورخس (Jorge Luis Borges)، شاعر آرژانتینی می‌گوید: «وظیفه‌ی شاعر این است که به کلمه، اصالت جادویی‌اش را باز گرداند.» (بورخس، ۱۳۶۱: ۱۰) یکی از تجلیات رویکرد کودکانه در شعر قیصر، کاربرد نامتعارف واژگانی است که تعلق به دنیای کودکی دارند. وابستگی عاطفی قیصر به چنین واژگانی و قرابتی روحی که او بین خود و آنها به وجود آورده، به کشف ظرفیت و قوتی تازه در آنها انجامیده که نتیجه‌ی فعالیت ناخودآگاه و مرتبط با عواطف و ذهنیات قیصر است. زبان‌شناسان از نسبت دنیای ذهنی انسان و ویژگی‌های زبان او همواره سخن گفته و می‌گویند. نظریاتی از این دست که «زبان جهان ما را می‌سازد.» (صفوی، ۱۳۷۹: ۸۶) و «درازا و پهنا و ژرفای جهان [هرکس] برابر با درازا و پهنا و ژرفای زبان اوست.»

(آشوری، ۱۳۷۲: ۹۸) به نوعی در تبیین پیوندهای ذهن‌وزبان می‌کوشند. در این پیوند، واژه‌های زبان به عنوان «یافته‌ای از اندیشه» (کزازی، ۱۳۶۸: ۳۷)؛ در شکل‌گیری ماهیت زبان، خصوصاً زبان شعری، نقشی اساسی ایفا می‌کنند. آنچه را که زبان شاعر بدان عینیت می‌بخشد، مرهون وجودِ واژگانی با بار معنایی و فکری ویژه است که شاعر در طول حیات خود، متأثر از تجربه‌های روحی و عاطفی خویش به اختیار گرفته و این واژگان، «به نوبه‌ی خود سازنده‌ی ذهنیت» (بلزی (Belsey)، ۱۳۷۹: ۶۹) و تعیین‌گر نوع تفکر وی می‌توانند باشند.

قیصر در محدوده‌ی زبانی که می‌شناسد و واژه‌هایی که در اختیار دارد، تلاش داشته دریافت‌ها و اندیشه‌های خود را عینیتی عاطفی و شاعرانه ببخشد. «او... کلماتی را احضار می‌کند که توانایی ابراز کشف‌های ساده اما عمیق او را داشته باشند.» (به‌دیاروند، ۱۳۸۸: ۹۹) کلمات مرتبط با دنیای کودکی، گاهی نقشی تعیین‌کننده در شعر قیصر یافته و عناصر شعر وی وابستگی زیادی به آن‌ها پیدا می‌کنند؛ زیرا با بارهایی که بر آن‌ها افزوده می‌کند، قابلیت - فراتر از آنچه دارند- به خود می‌پذیرند. قیصر ضمن این که تصاویر و مضامینی را با این واژه‌ها خلق می‌کند، با یاری آن‌ها مجال‌هایی برای ایجاد ارتباطی دگرباره با کودکی فراهم می‌آورد؛ مجال‌هایی که قیصر را به ذهنیت کودکی پیوند می‌دهند و او را در پاسخ‌گویی به نیازی عاطفی، یاری می‌رسانند. بی‌شک قیصر از به‌کار بردن کلمات ویژه‌ای که یادآور کودکیش توانند بود، حسی متفاوت از احساس‌های بزرگ‌سالی به دست می‌آورده و به نوعی، ذهن خود را به کودکی پیوند می‌داده است. واژگانی مثل «بادبادک»، «قلک»، «مدرسه»، «مشق»، «پاک کن»، «انشا» و... هریک، نشان و مظهري از تعلق ذهني قیصر به کودکی و میراث‌های کودکی هستند که وی از آن‌ها بهره‌ی نمادین می‌برد. (ر.ک. رشیدی‌فرد، ۱۳۸۳: ۱۰) این واژگان که در قاموس کودکی، بار معنایی ویژه‌ای دارند، در حوزه‌ی بزرگ‌سالی، ضمن نگاه‌داشتن همان بار معنایی، با تداعی‌های تازه و عواطف بزرگ‌سالانه آمیزش می‌یابند؛ در نهایت به واسطه‌هایی بین ذهنیت کودکی و اندیشه‌های بزرگ‌سالانه بدل می‌شوند:

اگر رد پای نگاه تو را / باد و باران

از این کوچه‌ها آب و جارو نمی‌کرد

اگر قلک کودکی لحظه‌ها را پس‌انداز می‌کرد

اگر آسمان سفره‌ی هفت‌رنگ دلش را
 برای کسی باز می‌کرد...
 تو را می‌توانستم
 ای دور / از دور
 یک‌بار دیگر ببینم! (امین پور، ۱۳۸۵: ۴۰)

باد بازیگوش
 بادبادک را
 بادبادک / دست کودک را
 هر طرف می‌برد
 کودکی‌هایم
 با نخی نازک به دست باد / آویزان! (امین پور، ۱۳۸۶: ۱۹)

صبح، خورشید آمد
 دفتر مشق شبم را خط زد
 پاک‌کن بیهوده است
 اگر این خط‌ها را پاک کنم / جای آن‌ها پیدا است...
 می‌روم / دفتر پاک‌نویسی بخرم
 زندگی را باید
 از سر سطر نوشت! (امین پور، ۱۳۷۴: ۱۴)

ما عشق را به مدرسه بردیم
 در امتداد راه‌رویی کوتاه
 در آن کتاب‌خانه کوچک / تا باز این کتاب قدیمی را
 که از کتاب‌خانه امانت گرفته‌ایم
 یعنی همین کتاب اشارات را-
 با هم یک دو لحظه بخوانیم (امین پور، ۱۳۸۶: ۱۰)

۳.۷. ساده بودن، عادت‌ی مشکل

قیصر تفریحات و خوشی‌های دوران کودکی را نه شادمانی‌های ساده‌لوحانه و سطحی، بلکه تجربه‌هایی اصیل و ناب از زندگی معرفی می‌کند؛ خوشی‌هایی که دیگر قابل تجربه نیستند و نمی‌توان در قیل و قال زندگی امروزی و با اسباب بزرگ‌سالی آن‌ها را به دست آورد. او با یادآوری چنین خوشی‌هایی، از بیگانگی روح و عواطف خویش با پیچیدگی زندگی در دوران بزرگ‌سالی پرده برمی‌دارد. ابعاد و مظاهری که در این روزگار، موافق طبع او نیستند با یادآوری سادگی دوران کودکی، آشکار می‌شوند. فراموش شدن ذات اصیل و طبیعت بی‌آلایش زندگی که باور همیشگی قیصر است، با سخن گفتن وی از کودکی و دنیای بی‌پیرایه‌ی آن، مجال اظهار می‌یابند. در این هنگام، او تکلف و تصنعی را که پس از کودکی بر زندگی غالب گشته، به باد نکوهش می‌گیرد و آن را علت پوچی، بیهودگی و سردرگمی‌های زیادی معرفی می‌کند که خود او و دیگر انسان‌ها ناخواسته گرفتار آن شده‌اند. یادکرد کودکی و احوال و صفات کودکانه برای او فرصتی فراهم می‌کند تا رفتارها و ویژگی‌های کودکی را در تقابل با کردار و صفات بزرگ‌سالی قرار دهد:

کودکی‌هایم اتاقی ساده بود

قصه‌ای، دور اجاقی ساده بود

شب که می‌شد نقش‌ها جان می‌گرفت

روی سقف ما که طاقی ساده بود

می‌شدم پروانه، خوابم می‌پرید

خواب‌هایم اتقاقی ساده بود

زندگی دستی پر از پوچی نبود

بازی ما جفت و طاقی ساده بود

قهر می‌کردم به شوق آشتی

عشق‌هایم اشتیاقی ساده بود

ساده بودن عادت‌ی مشکل نبود

سختی نان بود و باقی ساده بود (امین‌پور، ۱۳۷۷: ۷۹)

۴.۷. عصمت گناه کودکانگی

هنگام رجوع به کودکی، خاطرات تلخ و شیرین قیصر، اصلی‌ترین پشتوانه‌هایی هستند که وی را در تصویر حسرت‌هایش یاری می‌دهند. او تا جای ممکن از این خاطرات برای آفرینش شعری نوستالژیک بهره می‌جوید. هر روایت او از کودکی با خاطره و خاطراتی خوشایند و ناخوشایند در می‌آمیزد. او دل‌بسته‌ی همه‌ی خاطرات خود-صرف‌نظر از تلخی یا شیرینی آن‌ها- در کودکی و در نوجوانی است. قیصر به همان نسبت که برای خاطرات خوش، دل‌تنگی می‌کند، دل‌تنگِ خاطرات ناخوشایند خود نیز هست. به هنگام سخن گفتن از کودکی، خاطرات ناخوش نه تنها وی را آزرده نمی‌سازند، بلکه به کسوتی خوشایند و مقبول درمی‌آیند که وی آرزوی دستیابی دوباره به آن‌ها را دارد. در حقیقت، قیصر همه‌ی آثار و نشانه‌های کودکی را میراث‌هایی ارزشمند و فقدان‌شان را ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر تلقی می‌کند.

بنا به شواهد می‌توان گفت قیصر در کودکی از زندگانی مرفهی برخوردار نبوده و آثار و عوارض زندگی فقیرانه را تجربه کرده است. طبعاً زندگانی فقیرانه- از این نظر که محرومیت‌هایی را برایش به بار می‌آورد- می‌توانسته در همان هنگام کودکی، خاطر وی را مکدر گرداند؛ اما او طوری از آن‌ها سخن می‌گوید که گویی تجربه‌هایی ارزشمند هستند و باید همواره به یادشان آورد. قیصر به طور ضمنی، تقابل‌هایی را میان محرومیت‌های دوران کودکی خویش و نیز رفاه نسبی که در زندگی بزرگ‌سالی به دست آورده، شکل داده که طی آن‌ها فقر و دشواری‌های دوران کودکی به صورت اموری قابل ستایش مطرح شده و دستاوردهای زندگی بزرگ‌سالی- اگرچه از محرومیت‌های گذشته در آن خبری نیست- به صورتی نامطلوب و سزاوار نکوهش نشان داده شده‌اند. وی دوران کودکی خویش را با همه‌ی دشواری‌هایش بر آسودگی‌هایی که در بزرگ‌سالی به دست آورده، ترجیح می‌دهد:

صدای تو مرا دوباره برد

به کوچ‌های تنگ پابرهنگی / به عصمت گناه کودکانگی

به عطر خیس کاهگل

به پشت بام‌های صبح زود / در هوای بی‌قرار بهار

به خواب‌های خوب دور

به غربت غریب کوچه‌های خاکی صبور...
به نوجوانی نجیب جوشش غرور
روی گونه‌های بی‌گناهی بلوغ...
به عصرهای جمعه‌ای / که با دوچرخه‌های لاغر بلند
تمام اضطراب شنبه‌های جبر را / رکاب می‌زنیم...
به رفت و آمد مدام بادها و یادها
سوار قایقی رها/ به موج موج انتهای بی‌کرانگی
دوار گردش نوار...
مرور صفحه‌ی سفید خاطرات خیس
صدا تمام شد!
سرم به صخره‌ی سکوت خورد... / آه بی‌ترانگی! (امین پور، ۱۳۸۵: ۴۵)

۸. نتیجه‌گیری

اوکتاویو پاز (Octavio Paz)، شاعر مکزیکی از شعر به عنوان «آفرینش خویش... یا خودآفرینی شاعر» (پاز، ۱۳۶۱: ۷۴) نام می‌برد. در مواجهه با شعر قیصر می‌توان عمق این سخن را دریافت و آن را باور کرد. صداقتی کم‌بدیل در اجزای مختلف کلام قیصر جریان دارد که صمیمیت و گیرایی سخن او را موجب می‌شود و کشف و دریافت‌های او را بر هر خواننده‌ای، پذیرفتنی می‌سازد. قیصر اگرچه شاعری توانمند و آشنا به رموز زبان و ظرایف شعر است، اما جذابیت کلامش را بیش از آن‌که از این قابلیت‌ها بگیرد، مدیون ذات صمیمی و صداقتی است که در شخصیت بی‌پیرایه‌ی او می‌توان دید. او وقتی شعر می‌گوید، حقیقت خود را آشکار می‌کند؛ چنان‌که می‌توان گفت «خودآفرینی» می‌کند. بنابراین آنچه در جایگاه دل‌تنگی و نوستالژی شعر قیصر مطرح می‌شود، نه فقط ویژگی شعر وی، بلکه جنبه‌ای از موجودیت و حقیقت اوست که بازتاب‌هایش در قالب مختصه‌ای شعری ظهور می‌یابد. نوستالژی شعر او توانسته ترسیمی صادقانه از «دردمندی و دل‌تنگی و اعتراض و گمشدگی انسان امروز» (سنجری، ۱۳۸۷: ۱۳) را به دست دهد؛ طوری که بتوان ادعا کرد: «مطالبات وجدان جمعی جامعه، پاسخ‌هایش را در شعرهای امین پور می‌یابد.» (کاکایی، ۱۳۸۱: ۱۴)

صداقت و تعهد واقعی قیصر در برابر انسان و دردهای انسانی، ضمن این‌که او را در ترسیم موثر چنین حسی یاری داده وی را به راه آرزومندی و آرمان‌گرایی نیز برده است. بدین سبب، اشکال مختلفی از احساس‌های نوستالژیک را در شعر قیصر می‌شود جست و جو کرد که این گفتار به ذکر ابعاد دو جنبه از آن، یعنی روستا و کودکی بسنده کرده‌است. ارزش‌ها و خصایل مختلف انسانی و اعتقادی، بُعد دیگری از نوستالژی و آرزومندی قیصر می‌توانند بود که در مجال مختصر این گفتار، طرح آن‌ها میسر نبود.

فهرست منابع

- آتشی، منوچهر. (۱۳۸۰). *هر اتاقی مرکز جهان است* (گفت و گوهایی با اهل قلم). به کوشش سایر محمدی، تهران: نگاه.
- آشوری، داریوش. (۱۳۷۲). *بازاندیشی زبان فارسی*. تهران: مرکز.
- آشوری، داریوش. *فرهنگ علوم انسانی*. تهران: مرکز.
- امیری، مرتضی. (۱۳۸۱). «شاعر بی‌ضمیمه». *مجله‌ی شعر*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، ص ۳۲.
- امین پور، قیصر. (۱۳۷۴). *تنفس صبح*. تهران: سروش.
- امین پور، قیصر. (۱۳۷۷). *آینه‌های ناگهان*. تهران: افق.
- امین پور، قیصر. (۱۳۸۵). *گل‌ها همه آفتابگردانند*. تهران: مروارید.
- امین پور، قیصر. (۱۳۸۶). *دستور زبان عشق*. تهران: مروارید.
- امین پور، قیصر. (۱۳۸۷). *شعر و کودکی*. تهران: مروارید.
- امینی، اسماعیل. (۱۳۸۱). «آفتابگردان، همه گل‌هاست». *مجله‌ی شعر*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۵۲-۵۴.
- باقری، ساعد. (۱۳۸۱). «کمال یافته و راه گشادترین شعر». *مجله‌ی شعر*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۴۴-۴۷.
- براهنی، رضا. (۱۳۷۱). *طلا در مس*. ج ۲، تهران: ناشر نویسنده.
- براهنی، رضا. (۱۳۷۴). *گزارش به نسل بی‌سن فردا*. تهران: مرکز.
- بلزی، کاترین. (۱۳۷۹). *عمل نقد*. ترجمه‌ی عباس منخبر، تهران: قصه.
- بورخس، خورخه لوئیس. (۱۳۶۱). *سرخ و آبی*. ترجمه‌ی حسن تهرانی، تهران: آینه.

۲۰۲ _____ مجله‌ی بوستان ادب / سال ۴، شماره‌ی ۲، تابستان ۹۱ (پیاپی ۱۲)

بهداروند، علی‌اکبر. (۱۳۸۱). «موج صمیمیت». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۳۵-۳۶.

بهداروند، ارمغان. (۱۳۸۸). *این روزها می‌گذرد* (زیباشناسی و سیر تحول شعر قیصر امین‌پور)، تهران: نقش جهان.

پاز، اوکتایو. (۱۳۶۱). *کودکان آب و گل*. ترجمه‌ی احمد علایی، تهران: آزاد. ترکی، محمدرضا. (۱۳۸۱). «کسی که حرف آخر عشق، نام کوچک اوست». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۳۷-۳۸.

تولستوی، لئون. (۱۳۶۴). *هنر چیست*. ترجمه‌ی کاوه دهگان، تهران: امیرکبیر. جزنی، حشمت. (۱۳۶۸). «تلقی از معاصر بودن». *مجله‌ی دنیای سخن*، شماره‌ی ۲۷، صص ۲۶-۲۹.

حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۱). «جنسی بلورین و جانی آتشین». *مجله‌ی شعر*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۳۵.

حسینی، سیدحسن. (۱۳۸۱). «نزدیک‌ترین شعر، نزدیک‌ترین شاعر». *مجله‌ی شعر*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۸-۲۱.

دلاشو، م. لوفر. (۱۳۶۴). *زبان رمزی افسانه‌ها*. ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران: توس. رجب‌زاده، شهرام. (۱۳۸۱). «ده نکته درباره‌ی شعرهای نوجوانانه‌ی قیصر امین‌پور». *پژوهشنامه ادبیات کودک و نوجوان*، شماره‌ی ۲۸، صص ۱۵۲-۱۶۵.

رشیدی‌فرد، عطاءاله. (۱۳۸۳). «مضامین قیصری، مضمون‌سازی در شعر قیصر». *مجله‌ی رشد آموزش ادب فارسی*، شماره‌ی ۷۲، صص ۸-۱۰.

رید، هربرت. (۱۳۵۲). *هنر و اجتماع*. ترجمه‌ی سروش حبیبی، تهران: امیرکبیر.

ستاری، جلال. (۱۳۶۶). *رمز و مثل در روان‌کاوی* (ترجمه و تالیف). تهران: توس.

سنگری، محمدرضا. (۱۳۸۱). «کاشف فروتن اندیشه و مضمون». *مجله‌ی شعر*، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۲۵-۲۷.

سنجری، محمدرضا. (۱۳۸۷). «بررسی شعر انقلاب اسلامی و یادکرد قیصر امین‌پور». (مصاحبه با حسین‌علی قبادی، محمدرضا سنگری و فاطمه راکعی). *کتاب ماه*

ادبیات، شماره‌ی ۱۳، صص ۱۵-۲۳.

شاهرخی، محمود. (۱۳۸۱). «چهره‌ای تابناک». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، ص ۳۳.

مندور، محمد. (۱۳۶۰). *در نقد ادب*. ترجمه‌ی علی شریعتی. تهران: انتشار. شعبانی، اسداله. (۱۳۸۶). «قیصر را خدا عزیز کرده بود». گزارش نشست رنگین‌کمان شعر، در حاشیه‌ی هشتمین جشنواره مطبوعات کودک و نوجوان، کتاب ماه کودک و نوجوان، شماره‌ی ۱۲۳، صص ۷۳-۷۵.

شکارسری، حمیدرضا. (۱۳۸۱). «شعر و اندیشه و تکنیک، نگاهی به اشعار قیصر امین پور در زمینه‌ی دفاع مقدس». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۴۲-۴۳.

صالحی، جواد. (۱۳۸۱). «آینه‌ها همه آفتابگردانند». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۳۸-۴۱.

صفوی، کوروش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: حوزه هنری. علی‌پور، مصطفی. (۱۳۸۱). «غمی چون مولانا». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، ص ۳۴.

قبادی، حسین‌علی. (۱۳۸۷). «بررسی شعر انقلاب اسلامی و یادکرد قیصر امین پور». (مصاحبه)، کتاب ماه ادبیات، شماره‌ی ۱۳، صص ۱۵-۲۳.

قزوه، علیرضا. (۱۳۸۳). «ناگهان در ناگهانی از گل و لبخند». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۲، شماره‌ی ۳۸، صص ۵-۱۳.

کاظمی، محمد کاظم. (۱۳۸۱). «شعر و شاعری قیصر امین پور...». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۶-۱۳.

کاکایی، عبدالجبار. (۱۳۸۱). «قیصر در قاف». مجله‌ی شعر، دوره‌ی ۱۰، شماره‌ی ۳۰، ص ۱۴.

کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۶۸). *زیبایی‌شناسی سخن پارسی*. تهران: مرکز. گریس، ویلیام ج. (۱۳۶۳). *ادبیات و بازتاب آن*. ترجمه‌ی بهروز عزب‌دفتری، تهران: آگاه.

مختاری، محمد. (۱۳۷۲). *انسان در شعر معاصر*. تهران: توس.

۲۰۴ _____ مجله‌ی بوستان ادب / سال ۴، شماره‌ی ۲، تابستان ۹۱ (پیاپی ۱۲)

نیسی، آذر. (۱۳۷۰). «نقد فرم‌گرا- کشف خلاق منتقد». مجله‌ی گردون، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱۷ و ۱۸، صص ۱۴-۱۸.

نواک، بوریس‌ای. (۱۳۷۴). «هر شاعری کودکی...». ترجمه‌ی حسین ابراهیمی (الوند)، پژوهش‌نامه ادبیات کودک و نوجوان، دوره‌ی ۱، شماره‌ی ۱، صص ۵۰-۵۲.

نیما یوشیج. (۱۳۵۷). حرف‌های همسایه. تهران: دنیا.

هاورز، آرنولد. (۱۳۶۳). فلسفه‌ی تاریخ هنر. ترجمه‌ی محمدتقی فرامرزی، تهران: نگاه. یوسا، وارگاس. (۱۳۶۷). «حقیقت ادبی و حقیقت تاریخی». مجله‌ی آدینه، شماره‌ی ۲۷، صص ۲۶-۳۰.

یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۳). روان‌شناسی ضمیر ناخودآگاه. ترجمه‌ی محمدعلی امیری، تهران: علمی و فرهنگی.

